نگاهی به جایگاه جمهوری آذربایجان در دکترین «بن‌گورین»

رژیم صهیونیستی پل ارتباطی قفقاز با آمریکا

■ میرقاسم مؤمنی* ■

فروپاشی شوروی سابق تغییرات ژرفی در مناسبات سیاسی و امنیتی جهان و بویژه منطقه قفقاز جنوبی ایجاد کرد. افزودن ۱۴ کشور اکثراً مسلمان به تعداد کشورهای جهان و وجود حجم عظیمی از منابع معدنی و نفت و گاز در کشورهای مشترک‌المنافع شوروی سابق بویژه در جمهوری آذربایجان موجب شد کشورهای فاتح جنگ سرد بعد از شکست کمونیسم و فروپاشی شوروی به دنبال جمع‌آوری غنایم جا مانده از جنگ ۷۰ ساله باشند. در این میان موقعیت جغرافیایی و سیاسی جمهوری آذربایجان بعد از استقلال در سال ۱۹۹۱ فرصتی طلایی در اختیار رژیم صهیونیستی قرار داد.

«بن‌گورین» نخست‌وزیر سابق رژیم صهیونیستی به دقت این تحولات را زیر نظر داشت و در این راستا دکترین خود را مطرح کرد. او معتقد بود به جهت محاصره شدن تل‌آویو در میان جامعه و کشورهای عربی و برای برون‌رفت از این محاصره باید مناسبات دیپلماتیک خود را با کشورهای فراپیرامونی افزایش دهند. به همین جهت با فروپاشی شوروی و مستقل شدن کشورهای تازه استقلال یافته یکسری از کشورها با اکثریت جمعیت مسلمان در صحنه بین‌المللی ظهور پیدا کردند و به همین جهت اسرائیل برای جلوگیری از نفوذ تفکر اسلامی در افکار عمومی مردم آن کشورها که ۷۰ سال با ممنوعیت دینی زندگی کردند و تشنه مذهب هستند، سعی کرد با کمک آمریکا «اسلام ترکیه‌ای» را به عنوان اسلام مورد تایید جهانی معرفی کنند.

حتی آنها با کمک ترکیه مبانی دینی کنترل شده را آرام آرام در افکار عمومی آن کشورها با کمک کمپین رسانه‌ای صهیونیست‌ها جا انداختند و ترکیه به عنوان الگوی مدرنیته و توسعه‌یافتگی یک کشور مسلمان به سایر کشورهای تازه استقلال یافته (بویژه آذربایجان) معرفی شد که در این راه تا حد زیادی موفق عمل کردند. در واقع علاوه بر تعالیم مذهبی، در مناسبات فرهنگی و اقتصادی، این کشورها متاثر از ترکیه بودند و جو حاکم، نفوذ رژیم صهیونیستی در ارکان و ساختار سیاسی، فرهنگی و اقتصادی آنها را مهیا کرد و در نهایت باید بگوییم اسرائیل جزو نخستین کنشگرانی بود که استقلال این کشورها را به رسمیت شناخت.

باید توجه داشت که روابط جمهوری آذربایجان و رژیم صهیونیستی به سال‌ها قبل از فروپاشی شوروی بازمی‌گردد. با انجام اصلاحات سیاسی و اقتصادی در شوروی از سوی گورباچف، رژیم صهیونیستی به وسیله «آژانس بین‌المللی صهیونیستی سخونت» اقدام به انتقال یهودیان آذربایجان از جمهوری آذربایجان به سرزمین‌های اشغالی کرد و این اقدام تا اوایل سال ۲۰۰۰ ادامه داشت و در نتیجه حدود ۳۵ هزار یهودی آذربایجانی از شهرهای باکو، قبا، قرمیزی، قصبه، گنجه و... با هزینه آژانس بین‌المللی سخونت به اسرائیل منتقل شدند.

کمک‌های به ظاهر انسان‌دوستانه و کشاورزی اسرائیل به جمهوری آذربایجان در طول جنگ قره‌باغ موجب شد مقامات آذربایجان جهت مقابله با حملات ارتش ارمنستان که با پشتیبانی ارتش روسیه انجام می‌گرفت، برای ممانعت از پیروزی ارتش ارامنه و خروج از فشارهای موجود، توسعه روابط با اسرائیل را انتخاب کنند. به عبارت دیگر اسرائیل بخوبی می‌دانست کمک به آذربایجان در حقیقت مدلی از سرمایه‌گذاری و بهره‌برداری در آینده است.

جنگ قره‌باغ که میان ارمنستان و جمهوری آذربایجان (بعد از استقلال ۲ کشور) بر سر تصاحب منطقه استراتژیک ناگورنای قره‌باغ شروع شد، زاییده بحران آفرینی‌های سیاست‌های استالین در ۵۰ سال گذشته آن بوده است تا با ایجاد اختلافات مرزی بین جمهوری‌های شوروی امکان استقلال را از آنها به جهت ترس از جنگ داخلی سلب کند و منطقه قره‌باغ که به‌صورت تاریخی متعلق به جمهوری آذربایجان بوده از سوی ارامنه مورد تهاجم قرار گرفت و بیش از یک میلیون نفر آواره آذری به دنبال داشت.

باید توجه داشته باشیم که مساله همکاری جمهوری آذربایجان و رژیم صهیونیستی یک موضوع بسیار مهم در تنظیم روابط آن کشور با ترکیه، آمریکا و اروپا به شمار می‌آید و در واقع اسرائیل به نمایندگی از اروپا و آمریکا فرصت توسعه روابط با جمهوری آذربایجان را برعهده گرفته است، چرا که مقامات کاخ سفید معتقدند جهت توسعه روابط جمهوری آذربایجان با آمریکا، اسرائیل پل ارتباطی این روابط است. لذا جمهوری آذربایجان برای دریافت کمک‌های آمریکا و مقابله با تهاجمات ارامنه نیازمند نقش‌آفرینی آمریکا در مساله قره‌باغ بوده و خواهد بود. بر همین اساس مقامات آذری از یک سو با اختلافات سیاسی داخلی و کودتاهای مختلف درگیر بودند و از سوی دیگر ارتش ارمنستان هر روز پیشروی‌های بیشتری می‌کرد و سرزمین‌های بیشتری را از خاک جمهوری آذربایجان به اشغال درمی‌آورد و بر همین اساس دولت آذربایجان جهت برون‌رفت از این وضعیت توسعه مناسبات با رژیم صهیونیستی را با کمک ترکیه و آمریکا شروع کرد.

این در حالی است که اسرائیل سفارت خود در آذربایجان را تاسیس کرد ولی دولت آذربایجان جهت ایجاد تعادل در روابط با اسرائیل و کشورهای عربی منطقه و ایران به صورت رسمی اقدام به تاسیس سفارت در تل‌آویو نکرد ولی روابط خود را در همه زمینه‌ها بویژه نظامی و امنیتی با این رژیم توسعه داد. لازم است بدانیم که «حیدر علی‌اف» به عنوان معمار آذربایجان نوین سیاست موازنه را در جمهوری آذربایجان در پیش گرفته بود که هنوز هم ادامه دارد و آن تنظیم موازنه منافع قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای در روابط با آذربایجان و منافع متصرفه بوده است. توسعه روابط با آمریکا با حفظ روابط با روسیه همراه بوده است و حفظ روابط با جمهوری اسلامی ایران همراه با توسعه روابط با رژیم صهیونیستی بوده است.

در واقع مقامات آذری در ۳ محور برای توسعه منافع آن کشور فعال بوده‌اند: اول، ایجاد ثبات سیاسی در داخل و ایجاد وحدت ملی و سرکوب جریان‌های سیاسی و مذهبی مخالف، دوم، پیدا کردن راه‌حل رسیدن به صلح با ارمنستان و آزادسازی مناطق اشغالی و سوم، توسعه اداری و اقتصادی کشور و تغییر زیر ساخت‌های صنایع و تکنولوژی.

در این باره عقد قراردادهای فنی و مهندسی و تاسیس صنایع مختلف غربی در آذربایجان موجب شد جمهوری آذربایجان پیروزی در جنگ قره‌باغ را در توسعه روابط با اسرائیل، آمریکا و اروپا بداند و به همین جهت راه‌حل صلح قره‌باغ را به گروه مینسک متشکل از روسیه، آمریکا و فرانسه واگذار کند که همچنان پس از ۲۳ سال به نتیجه نرسیده است، چرا که هدف آنها ایجاد صلح دائمی نیست، بلکه فشار بر باکو و اخذ امتیازهای اقتصادی و امنیتی مد نظر بوده که در این راستا رژیم صهیونیستی تنظیم‌کننده این روابط است.

دولت آذربایجان جهت مقابله با اقدامات لابی ارامنه در اروپا و آمریکا سعی دارد با گسترش روابط با رژیم صهیونیستی از لابی یهودی در مقابله با اقدامات ضد آذری آنها استفاده کند به همین جهت امتیازات مختلفی در زمینه‌های اقتصاد و انرژی به آن رژیم داده است، از جمله اینکه ۴۰ درصد از نیاز نفت آن رژیم از چاه‌های نفت باکو از طریق خط لوله نفت باکو- تفلیس- جیهان تامین می‌شود. حضور مستشاران امنیتی و نظامی اسرائیل در جمهوری آذربایجان با هدف آموزش نیروهای امنیتی و نظامی این کشور هم یکی دیگر از موضوعاتی است که در واقع ایجاد یک جنگ روانی علیه ایران به شمار می‌رود. در این راستا رژیم صهیونیستی به بهانه حضور نیروهای متحد ایران همچون حزب‌الله لبنان در مرزهای مشترک با سرزمین‌های اشغالی، اقدام به ایجاد پایگاه‌های شنود و عملیاتی در جنوب کشور آذربایجان در منطقه لنکران کرده است تا به این وسیله علاوه بر ایجاد جنگ روانی، اقدامات اطلاعاتی و جاسوسی الکترونیکی علیه ایران را مدیریت کند. در این باره تا زمانی که یک صلح واقعی بین جمهوری آذربایجان و ارمنستان تحقق نیابد و مناطق اشغالی آزاد نشود، دولت آذربایجان تحت فشار قدرت‌های فرامنطقه‌ای قرار خواهد گرفت و به همین جهت لازم است با بازنگری در روابط ایران و جمهوری آذربایجان و احیای تاریخ و فرهنگ مشترک ۲ کشور، زمینه‌های توسعه روابط با حفظ احترام به منافع ملی هر کشور مورد نظر قرار بگیرد، چرا که در شرایط فعلی سردی روابط یا عدم توسعه آن بیشتر زمینه نفوذ اسرائیل در میان جامعه و مقامات آذری را فراهم خواهد کرد.

*مدیرعامل موسسه
مطالعات چشم‌انداز ابرار

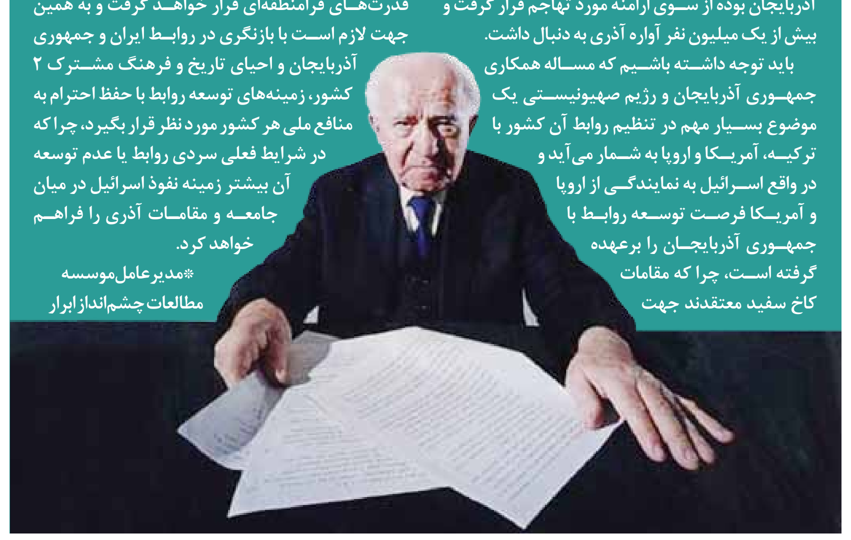

مناسبات سیاسی-امنیتی تل‌آویو-باکو

در گفت‌وگوی «وطن‌امروز» با سفیر سابق کشورمان در جمهوری آذربایجان

دشمن در زمین همسایه

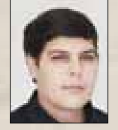

پویان شریعت: جمهوری آذربایجان به عنوان همسایه جمهوری اسلامی ایران یکی از ۳ کشوری است که همراه با ارمنستان و گرجستان جغرافیای قفقاز جنوبی را تشکیل می‌دهند. ممکن است این کشور در عرصه سیاست بین‌الملل نقش برجسته‌ای نداشته باشد اما موقعیت آن باعث‌شده آذربایجان از حیث ژئواستراتژیک قطب ترانزیت انرژی محسوب شود و همچنین به دلیل نزدیک بودن به روسیه نگاه ناتو را به خود معطوف کند. یکی از بازیگرانی که به وکالت از ایالات متحده طی سال‌های اخیر در آذربایجان اقدام به کنشگری کرده، رژیم صهیونیستی است که بدون تردید نه‌تنها برای تهران تهدید به حساب می‌آید، بلکه در کنار کنشگری عربستان می‌تواند رگه‌های افراط‌گرایی را برجسته کند و از سوی دیگر مجادله آمریکا با روسیه را پوشش دهد. برای روشن شدن دلایل حضور اسرائیل در آذربایجان، آخرین ابعاد پرونده قره‌باغ و همکاری باکو با ناتو به گفت‌وگو با «محسن پاک‌آیین» سفیر سابق کشورمان در جمهوری آذربایجان نشستیم.

■ **جمهوری آذربایجان به عنوان یکی از دولت‌های مستقر در قفقاز جنوبی چند سالی است در بحث توسعه سیاسی و اقتصادی تا حد زیادی به غرب و حتی اسرائیل نزدیک شده است؛ این چرخش را چگونه باید تحلیل کنیم و هدف آن چیست؟**

مبنای چرخش راهبردهای جمهوری آذربایجان را باید فروپاشی شوروی سابق دانست. در این دوره کشورهای تازه استقلال‌یافته، به دنبال دوستانی غیر از روسیه بودند، لذا بسیاری از تحولات آسیای میانه و قفقاز دستخوش ریزش کمونیسم در مسکو بود و همین موضوع باعث شد بسیاری از کشورها در این رابطه فراز و فرودهای زیادی را طی کنند که جمهوری آذربایجان یکی از آنها به شمار می‌رود.

■ **منظورتان از فراز و فرودها دقیقاً چیست؟**

منظور همین تغییراتی است که امروز شاهد آن هستیم. جمهوری آذربایجان در حقیقت حلقه اتصال جهان اسلام و مسیحیت به شمار می‌رود و از این جهت طبیعی است که ژئوپلیتیک و به صورت کلی راهبرد باکو تغییر پیدا کند. از این منظر اراده سیاسی در باکو بویژه در زمان «حیدر علی‌اف» و پس از آن در زمان «الهام علی‌اف» به سمت توسعه روابط با بسیاری از کشورها مانند آمریکا و ایران و سایر دولت‌ها رفت که هر کدام از آنها جایگاه مختص به خود را در ادبیات سیاسی، اقتصادی و حتی امنیتی آذربایجان دارند، البته اسرائیل با توصیه آمریکا به این حلقه اضافه شد، یعنی آمریکا از باکو خواست که روابط خود را با تل‌آویو تقویت کند. این همان سیاستی است که پس از فروپاشی اتخاذ شد و از این منظر آنها شرکای خود را سطح‌بندی کرده و با هر کدام بر اساس منافع و راهبردی که دارند وارد گفت‌وگو شدند. درباره ایران هم همکاری‌های متعددی میان تهران و باکو انجام شد. ایران در جنگ آذربایجان با ارمنستان، کمک‌های انسان‌دوستانه فراوانی به این کشور کرد و بیش از یک میلیون از آوارگان آذری را پناه داد. ایران همچنین از تمامیت ارضی آذربایجان حمایت کرد و قره‌باغ را بخشی از جهان اسلام دانست. همکاری‌های تجاری هم توسعه خوبی داشت. جمهوری آذربایجان هم خواست حسن‌نیت نشان دهد و در پرونده هسته‌ای کشورمان از حق ایران برای داشتن انرژی هسته‌ای صلح‌آمیز دفاع کرد. آذربایجان و ایران اشتراک‌های تاریخی، مذهبی و حتی زبانی زیادی با یکدیگر دارند و همین درهم‌تنیدگی‌ها باعث شده ۲ طرف بتوانند روابط خوبی با یکدیگر داشته باشند. از این جهت فکر نمی‌کنم در توسعه روابط میان تهران- باکو مانع سیاسی جدی‌ای وجود داشته باشد.

■ **بسیاری از داده‌های میدانی و اخباری که اتفاقاً از سوی اندیشکده‌های خارجی و داخلی منتشر شده نشان می‌دهد اسرائیل مناسبات خود با آذربایجان را گسترش داده که حوزه‌های اقتصادی و نظامی- امنیتی را دربر می‌گیرد؛ آیا این موضوع صحت دارد؟ و این همگرایی را چگونه باید تحلیل کنیم؟**

بله! بحث حضور اسرائیل در آذربایجان صحت دارد و موضوعی است که مدتی است مطرح شده. مناسبات اسرائیل و آذربایجان در وضعیت فعلی حول محور انرژی و فروش اسلحه می‌گردد. جمهوری آذربایجان به رژیم اشغالگر فلسطین انرژی می‌فروشد و از آن رژیم اسلحه می‌خرد. باید توجه داشته باشیم که تحرک اطلاعاتی و نظامی اسرائیل در خاک آذربایجان هم تا حد زیادی حقیقت دارد اما باید دید ابعاد آن در چه اندازه‌ای است، البته اسرائیل در نمایش روابط خوب خود با آذربایجان مبالغه و غلو می‌کند و این موضع را باید در تحلیل روابط باکو و تل‌آویو مدنظر داشت. مقامات آذری بارها اعلام کرده‌اند برای روابط ایران و آذربایجان اهمیت قائل بوده و نمی‌گذارند تهدیدی از خاک آنها متوجه کشورمان شود. یکی از اقدام‌های خوبی که در محور امنیتی از سوی ایران و آذربایجان انجام شد، بحث همکاری تهران- باکو در محورهای امنیتی دریای خزر بود. به‌گونه‌ای که ۲ طرف همکاری خود درباره تامین امنیت خزر را در دستور کار گذاشتند و روسیه که ضلع دیگر این پرونده بود برای تثبیت این امنیت وارد میدان شده است، لذا همکاری‌ها در این‌باره همچنان ادامه خواهد داشت و به نوعی طرف آذربایجانی هم ضامن این امر خواهد بود.

■ **به موضوع خزر و نقش روسیه در تأمین امنیت آنجا اشاره کردید؛ آیا روابط آذربایجان با ناتو از سوی مسکو مورد نکوهش قرار نمی‌گیرد؟ اساساً جایگاه باکو در سیاست سازمان پیمان آتلانتیک شمالی چگونه است؟**

نگاه ناتو همچنان به شرق است و این سازمان مایل است ظرفیت خود را در این جغرافیا افزایش دهد. یکی از کشورهایی که نگاه آنها به صورت ویژه در موردش صدق می‌کند، افغانستان است. ناتو معتقد است نفوذش در افغانستان کم بوده و از این جهت برخی فعالیت‌های خود با محوریت کابل را به‌واسطه آذربایجان پیگیری می‌کند. به عنوان مثال ناتو برای خارج کردن برخی اقلام مورد نظرش، از مسیر آذربایجان استفاده‌می‌کند.

■ **یعنی آذربایجان هیچ‌گونه فعالیت نظامی خاص با ناتو ندارد؟**

واقعیت این است که روابط جمهوری آذربایجان با ناتو تعریف شده است که دلیل اصلی آن نزدیک بودن روابطش با مسکو است. حضور ناتو در قفقاز جنوبی بیشتر با برگزاری رزمایش‌های مشترک آنها با گرجستان و ارمنستان است و باکو برای آنکه روابطش با روسیه را مخدوش نکند با این دو کشور وارد تمرین‌های نظامی مشترک نمی‌شود، چرا که منفعت تحکیم روابط باکو- مسکو بیشتر از برقراری مناسباتش با ناتو است.

■ **یکی از پرونده‌هایی که از دیرباز تاکنون در قفقاز جنوبی مورد نظر بوده، بحث قره‌باغ و اختلاف ارمنستان با آذربایجان است، تا جایی که در ادوار مختلف شاهد درگیری نظامی و توپخانه‌ای میان ۲ طرف بودیم. برخی‌ها نقش ایران در این مساله را کمرنگ برآورد کرده‌اند، دلیل انفعال تهران در این پرونده چیست؟**

ایران در این پرونده انفعال نداشته است. بسیاری معتقدند ایران و روسیه باید در این پرونده به صورت جدی ورود کنند اما باید بدانیم تهران و مسکو به غیر از رویکرد مشورتی نمی‌توانند بیش از این به مساله ورود کنند. حتی گروه مینسک وارد این پرونده شد و تلاش‌هایی در این‌باره کردند اما نتیجه خاصی در بر نداشت، چرا که هنوز اراده سیاسی در آذربایجان و ارمنستان برای حل موضوع ایجاد نشده و تا این دو کشور نخواهند، تلاش‌های میانجیگرانه نتیجه نخواهد داشت. ایران و روسیه هم معتقدند حل‌وفصل پرونده آذربایجان جز با فعال شدن ارمنستان و آذربایجان محقق نخواهد شد. در اجلاس سال ۲۰۰۷ مادرید بحث بازگرداندن ۷ شهر به جمهوری آذربایجان مطرح شد اما این اتفاق رخ نداد و همه به این نتیجه رسیدند تا زمانی که ۲ کشور ذی‌نفع در این پرونده عزم سیاسی جدی از خود نشان ندهند، هیچ اتفاقی در پرونده قره‌باغ رخ نخواهد داد. بدیهی است که تنش میان آذربایجان و ارمنستان آسیب‌هایی برای برخی استان‌های ما مانند آذربایجان غربی و شرقی داشته است و در مقاطعی که تنش‌ها سیر صعودی به خود گرفت، ایران در کنار روسیه به مداخله مشورتی پرداخت و در وضعیت فعلی هم این موضوع را در دستور کار قرار داده‌ایم.

■ **روابط آمریکا و آذربایجان را چگونه ارزیابی می‌کنید؟**

میزان همکاری اقتصادی آمریکا و آذربایجان چشمگیر و بالاست و باید بگوییم که واشنگتن تقریباً شریک ششم تجاری باکو به حساب می‌آید اما در این بین فشارهای گسترده‌ای از سوی آمریکا بر جمهوری آذربایجان اعمال شده است. به عنوان مثال مقامات ایالات متحده بارها درباره حقوق‌بشر و انتخابات آزاد و دموکراسی به مقامات آذربایجان بویژه الهام علی‌اف هشدار داده‌اند. آمریکایی‌ها بحث مداخله در امور داخلی آذربایجان را در دستور کار دارند. به عنوان نمونه سفیر ایالات متحده چندی قبل و در آستانه انتخابات اخیر این کشور، مخالفان دولت آذربایجان را به سفارت دعوت کرده بود و آنها هم نظرات تندی درباره انتخابات ارائه داده بودند که این مسائل موجب شده اختلاف‌هایی در حوزه امنیتی و سیاسی میان ۲ طرف نمایان شود. آذربایجان همچنان ارتباط خود با آمریکا را حفظ کرده است اما اختلاف‌ها تا حد زیادی به قوت خود باقی است.

■ **بخش زیادی از صاحب‌نظران منتقد تعامل‌های ایران و آذربایجان در بحث توسعه سیاسی و اقتصادی هستند و حتی معتقدند در این جهت فرصت‌سوزی‌های جدی انجام شده است؛ دلیل این مهم چیست؟**

معتقدم قفقاز جنوبی جغرافیای بسیار مهمی برای جمهوری اسلامی است. کشورهایی مانند آذربایجان، گرجستان و ارمنستان به دلیل همجواری با کشورمان ظرفیت‌هایی زیادی دارند که باید توسعه روابط سیاسی، اقتصادی و حتی امنیتی با آنها در دستور کار قرار گیرد. برخی‌ها دائماً ذکر می‌کنند موانع زیادی در این بین وجود دارد اما هر چه سریع‌تر باید این موانع بر طرف شود و اختلاف دیدگاه‌ها باید به حداقل برسد. به عنوان مثال در بحث احداث خط آهن آستارا- آستارا موانعی وجود داشت که در نهایت حل‌وفصل شد و در وضعیت فعلی از آن بهره‌برداری می‌شود. حوزه‌های دیگر مانند تولید دارو، کشاورزی و خودروسازی از دیگر محورهایی است که راه را برای توسعه ۲ طرف باز می‌کند و امید می‌رود سیاست‌های درست و سازنده در این حوزه اتخاذ شود.

آنچه از فعالیت القاعده و داعش در محیط خارجی آذربایجان و روسیه نمی‌دانید

به امارت قفقاز خوش آمدید!

فرشاد گلزاری*: «بیش از ۲ هزار جهادگر روس در عرصه جنگ و درگیری سوریه بر ضد دمشق و ارتش آن حضور دارند که بخشی از آنها در کنار القاعده و زیرشاخه‌های آنها مشغول به فعالیت هستند». این عبارتی است که «ایگور بارینوف» رئیس آژانس فدرالی امور قومیت‌های روسیه در ژوئن ۲۰۱۵ و در گفت‌وگو با خبرگزاری تاس اعلام کرد که دقیقاً نشان می‌دهد روس‌ها تا چه میزانی از حضور افراط‌گراهای حاضر در نواحی خودمختار قفقاز شمالی نگرانند. تا به امروز بسیاری از متون منتشر شده در حوزه تروریسم تکفیری و سلفی جهادی به‌گونه‌ای کتابت شده است که گویی تمام جریان‌های تروریستی (شبکه جهانی القاعده، داعش و...) در سوریه و عراق زاد و ولد کرده‌اند و مبدأ فعالیت آنها هم از همین نقطه بوده است. متاسفانه در ۷ سال اخیر که شامات اسیر ویروس تکفیر و تروریسم است هیچ‌گاه به این نکته مهم اشاره نشده است که سوریه و عراق تنها برشی از پازل افراط‌گرایی مذهبی است و همین موضوع باعث شده مردم کشورمان داعش یا هر فرقه تروریستی دیگر را در محیط عراق و سوریه باور کنند. به عنوان مثال زمانی که حمله تروریستی داعش در سال ۹۶ به مجلس شورای اسلامی و مرقد امام(ره) اتفاق افتاد بسیاری با تعجب می‌گفتند مگر داعش می‌تواند وارد ایران شود؟ برخی دیگر با شنیدن این خبر میان خنده‌های هیستریک‌شان یکدیگر را متهم به دروغگویی می‌کردند. این روند یک بار دیگر در ۳۱ شهریورماه امسال در اهواز و در میدان رژه اتفاق افتاد و باز هم عده‌ای می‌گفتند: مگر می‌شود، داعش؟!

بله! می‌شود. تروریسم، ایران، عراق، سوریه، افغانستان، پاکستان یا لیبی و فرانسه و بلژیک نمی‌شناسد. تروریسم شیء یا یک جسم خارجی نیست، بلکه یک تفکر رادیکالیزه شده است که گاه به صورت انفرادی و گاه به صورت جمعی خود را به نمایش می‌گذارد و خروجی‌اش می‌شود صدها پیکر بی‌سر یا بدن‌های در خون خفته. این تفکر که در عموم مردم به عنوان وهابیت مطرح می‌شود همان «سلفیت جهادی» است که البته در داخل و خارج از کشور از صاحب‌نظران در تعریف آن اختلاف‌نظر دارند اما خروجی آن مشخص است؛ انتحار!

اینکه چگونه این تفکر در لایه‌های متعدد اجتماعی انواع و اقسام کشورها (از جنوب و غرب آسیا گرفته تا عمق اروپا) قبض و بسط پیدا می‌کند سوالی است که در جغرافیاهای مختلف پاسخ‌های مختص به خود را دارد اما جالب است بدانید که سعودی‌ها نه‌تنها در افغانستان، عراق و سوریه نسبت به حمایت و تبلیغ سلفیت جهادی فعال هستند، بلکه در مناطقی مانند بوسنی، قفقاز شمالی، چین، آفریقا و... روال تبلیغ سلفیت جهادی را به صورت سیستماتیک در دستور کار گذاشته‌اند. به‌عنوان مثال در اوایل دهه ۹۰ و قبل از جنگ بوسنی چند مسجد کوچک با هزینه عربستان (حاکمیت وهابی آنها که توسط آل‌شیخ اداره می‌شد) در ۴۰ کیلومتری سارایوو (پایتخت بوسنی) تاسیس شد و همگان به این می‌اندیشیدند که عربستان عجب کشور خیرخواهی است! این خیرخواهی در جنگ بوسنی با صرب‌ها خود را نشان داد و القاعده از همان مساجدی که عربستان ساخته بود به خیابان‌ها ریخت و تلفات یک و نیم برابر افزایش پیدا کرد. جالب است بدانید که در آن زمان «ملک سلمان» پادشاه فعلی عربستان مسؤول جمع‌آوری پول برای گسترش مساجد در بوسنی بوده و در ارتباط مستقیم با آل‌شیخ این فعالیت را سامان می‌داده است.

■ **خلأایدئولوژیک در داغستان**

شاید نام «شیخ شامل داغستانی» را شنیده باشید و شاید هم برای نخستین‌بار باشد که این نام به گوشتان می‌خورد. وی یکی از رهبران سیاسی، نظامی و مذهبی جنبش ضد حکومت امپراتوری روسیه در داغستان بود و بر اساس داده‌های تاریخی، قیام او بر ضد روس‌ها دنباله قیام‌های پیشین در منطقه قفقاز به رهبری «شیخ منصور» و «قاضی مراد» به حساب می‌آید. در داغستان او را یک منجی و استقلال‌خواه بزرگ می‌دانند که از ۱۸۳۹ به مدت ۲۰ سال به مبارزه با نیروهای تزار روسیه پرداخت و در نهایت در ۱۸۵۹ به همراه خانواده‌اش تسلیم و دستگیر شد. او مدتی در داغستان زندانی بود و سپس به کی‌یف (پایتخت فعلی اوکراین) فرستاده شد و در نهایت در مراسم حج سال ۱۸۷۱ درگذشت.

شیخ شامل، مسلمانان چچن و اینگوش را برای جهاد علیه تجاوز و تسلط روس‌های تزاری بر شهرهای آن سوی رود ارس و اشغال منطقه قفقاز، بسیج و رهبری کرد و از این منظر احترام زیادی در میان مردمان قفقاز دارد. اما نکته اینجاست که عربستان و بویژه ایالات متحده پس از آنکه ارتش سرخ شوروی افغانستان را ترک کرد، به این فکر افتادند که برای جلوگیری از گسترش کمونیسم باید سناریوی «جنگ مقدس» را که در افغانستان عملیاتی کرده بودند، به داخل جمهوری‌های مسلمان فدرال روسیه منتقل کنند. لذا ستون فقرات افراط‌گرایی در قفقاز شمالی را که متشکل از داغستان، چچن، اینگوشتیا، سرزمین کراسنودار، آدیغیه و سرزمین استاوروپول می‌شود باید «شبکه جهانی القاعده» دانست. از این منظر تفکر شیخ شامل که یک بحث آرمان‌خواهانه و ملی‌گرایانه برای استقلال به شمار می‌رفت توسط اندیشه وهابی منتشر شده از سوی سعودی‌ها با درون‌مایه سیاسی و نفوذ ایدئولوژیک با سرعت نسبتاً آرام بایکوت شد و این دقیقاً ورود به معنای انتشار تفکر جهاد رادیکال در داغستان به شمار می‌رود.

■ **چچن، سرزمین استثنایی‌ها**

عمرالشیشانی (چپ) در کنار محمدالعدنانی
مسوولان شبکه عملیات خارجی داعش (گردان مهاجرین)

در فاصله جنگ اول تا دوم چچن، در حالی که این جمهوری به دنبال استقلال بود، رخنه وهابی‌ها در ساختار قدرت آن روزبه‌روز آشکارتر می‌شد و شاید همین روند بود که سبب شد برخی چهره‌های شاخص در جنگ اول و یکی از همراهان اصلی «جوهر دودایف» یعنی «احمد قادراف» که پیشوای صوفیان قادری چچن بود، راه خود را از جدایی‌طلبان گرایش یافته به وهابیت، یعنی نظایر شامیل باسایف جدا کرده و در جنگ دوم چچن در صف متحدان روسیه قرار بگیرند. بعد از پیروزی نظامی روسیه در جنگ دوم چچن در سال ۲۰۰۰ نیروهای سیاسی غرب‌گرا نظیر «احمد زاکایف» راهی غرب شدند و شماری از چهره‌های شاخص سیاسی و نظامی نیز تحرکات خویش علیه روسیه را در مناطق صعب‌العبور کوهستانی چچن در چارچوب دولت در تبعید چچن ایچکریا در قالب مبارزات چریکی ادامه دادند. در ادامه، کشتار سرکردگان این جریان اعم از سلفی‌های تندرو نظیر «بن خطاب» عربستانی و «شامیل باسایف» چچنی بویژه در فضای پس از واقعه ۱۱ سپتامبر که زمینه برای برخوردهای شدیدتر مسکو با آنها فراهم شده بود، باعث تقویت گرایش‌های سلفی میان شبه‌نظامیان قفقازی و محکم‌تر شدن پیوندهای آنها با شبکه‌هایی مانند سازمان تروریستی القاعده شد. در این راستا زمینه‌هایی فراهم شد که تلاقی سیاست و ایدئولوژی در آن باعث شد خبر تاسیس امارت قفقاز شمالی در ۷ اکتبر ۲۰۰۷ توسط «داکو عمراف» به صورت رسمی اعلام شود.

در دوره ۶ ساله ریاست داکو عمراف بر امارت قفقاز، عملیات‌های تروریستی در منطقه قفقاز و خارج از آن، بویژه حملات انتحاری در ایستگاه‌های متروی لوبیانکا و پارک کولتوری یا فرودگاه دوموددووا در مسکو به انجام رسید، اقداماتی که سبب افول چشمگیر جایگاه مردمی امارت قفقاز به منزله میراث‌دار جدایی‌طلبی چچنی‌ها در دهه ۹۰ شد. در این بین انتقادهایی از سوی اطرافیان «رمضان قدیروف» رئیس‌جمهوری خودمختار چچن نسبت به داکو عمراف مطرح بود که رسماً او را باعث و بانی ناامنی در چچن و قفقاز شمالی می‌دانستند و حتی بارها اعلام کردند که داکو عمراف تمام برنامه‌های جمهوری چچن در مبارزه با تفکر وهابی و جهاد رادیکال را به مخاطره انداخته است.

این روند ادامه داشت تا اینکه زمزمه جنگ در سوریه با درون‌مایه‌های سلفی جهادی رسانه‌ها را به این سمت متمایل کرد تا به دنیا بفهمانند قرار است یک بحران به اصطلاح داخلی در شامات شکل بگیرد. در این راستا زمانی که به‌هم‌ریختگی در سوریه کلید خورد داکو عمراف به دقت در حال رصد اوضاع و احوال سوریه بود و اطرافیان او مدام به وی گوشزد می‌کردند که باب جهاد باز شده و باید به شام مهاجرت کنند. اگرچه داکو عمراف مقابله با روسیه را مقدس‌تر و لازم‌تر از جهاد در سوریه می‌دانست اما واقعیت این بود که او هیچ مخالفتی با مهاجرت چچنی‌ها به سوریه نداشت. در آن روزها که القاعده و داعش با یکدیگر اختلاف نداشتند، تنها به فکر این بودند که چگونه سنگر به سنگر و دوشادوش هم می‌توانند «جهل مقدس» را در عراق و شام گسترش دهند. از این رو چچنی‌های حاضر در امارت قفقاز شمالی آرام‌آرام وارد سوریه شدند تا اینکه به یکباره اخباری مبنی بر به راه افتادن «جیش‌المهاجرین» در سوریه از سوی رسانه‌ها منتشر شد. این همان بدنه چچنی داعش بود که در میان آنها اتباع داغستان و اینگوش هم دیده می‌شدند.

■ **برادران، به امارت قفقاز خوش آمدید!**

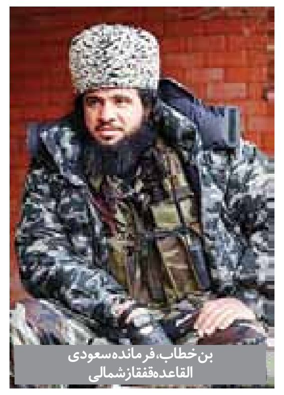

بن‌خطاب، فرمانده سعودی
القاعده قفقاز شمالی

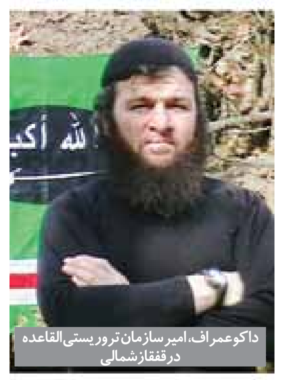

داکو عمراف، امیر سازمان تروریستی القاعده
در قفقاز شمالی

یکی از تصاویری که هم‌اکنون زبانزد عام و خاص است، انتشار تصویر مردی قوی‌هیکل و چهارشانه با محاسن بلند به رنگ قهوه‌ای روشن است که توجه رسانه‌های جهانی را به خود جلب کرد. بله! درست فهمیدید او همان «ابوعمر الشیشانی» یا به عبارتی دقیق‌تر «ترخان باتیراشویلی» است که در گرجستان و در خانواده‌ای مسیحی متولد و تربیت شده و پس از آن وارد گردان نیروهای ویژه ارتش این کشور شد. نخستین تصویری که از او منتشر شد در کنار ابومحمد العدنانی (سخنگوی سابق و بنیانگذار عملیات‌های خارجی داعش) بود که جلیقه انتحاری خود را مسلح کرده بود و به دقت در حال گوش دادن به سخنان عدنانی در باب فضیلت‌های جهاد بود!

از آنجا بود که تمام رسانه‌های سطح یک جهان رسماً تایید کردند چچنی‌ها و اتباع قفقاز شمالی به دلیل جنگجو بودن و تفکرات رادیکال خود به ستون فقرات عملیاتی داعش تبدیل شده‌اند و فرماندهی آنها در شامات را ابوعمر چچنی (به دلیل نداشتن حرف «چ» در زبان عربی او را شیشانی می‌خواندند) به عهده دارد. گردان المهاجرین هم توسط او در داعش سازماندهی شد که علاوه بر تحرک میدانی در سوریه قرار بود علیه روسیه دست به اقدام بزنند. از این منظر چچنی‌ها، اتباع قفقاز شمالی، تونسی‌ها، اتباع لیبی و تمام عناصر خارجی داعش برای شخص «خلیفه» و خالق تئوری ناامنی جهانی (ابومحمد العدنانی) به عنوان مهره موثر تعریف می‌شدند. شیشانی عناصر چچنی را به دقت مورد تعلیم و تربیت قرار داده بود و دقیقاً در حال مخابره این پیام بود که چچنی‌ها در میدان جهاد دست برتر را خواهند داشت. زمانی که هر کدام از اتباع چچن و قفقاز شمالی وارد گردان مهاجرین می‌شدند، الشیشانی آنها را در آغوش می‌گرفت و برای اینکه احساس غربت نکنند در گوش‌شان زمزمه می‌کرد: «به امارت قفقاز خوش آمدید».

■ **فرجام سخن**

درست است که خلافت در ارض داعش در سوریه، عراق و لیبی از بین رفته و عناصر آنها به صورت زیرزمینی مشغول فعالیت هستند اما واقعیت این است که در تاریخ مطالعات تروریسم، قفقاز و چچن به عنوان یکی از ریشه‌دارترین مناطق برای گسترش تفکرات رادیکال مورد اشاره قرار می‌گیرد. امروز داکو عمراف به عنوان بنیانگذار القاعده نوین در قفقاز زنده نیست اما تربیت‌شدگان «جهل مقدس» او همچنان در سرزمین‌های تحت سیطره داعش و القاعده حضور دارند. تا جایی که وعده‌گاه جدید آنها را باید شرق ایران و به طور خاص افغانستان دانست.

***پژوهشگر حوزه تروریسم**

نگاهی به منشأ خلأ حضور تهران در باکو

ایلچی بیگ، ناسیونالیست تنش‌زا

■ افشارسلیمانی* ■

از زمان فروپاشی شوروی تا به امروز کمتر کسی درباره خلأهای به‌وجود آمده در روابط ایران و جمهوری آذربایجان با دیده منطقی تحلیل ارائه کرده است و این امر تا حد زیادی به دلیل عدم تسلط بر تاریخ روابط تهران- باکو همچنان در هاله‌ای از ابهام قرار دارد. واقعیت این است که اگر امروز گفته می‌شود رژیم صهیونیستی و آمریکا در همسایگی ما از حیث اقتصادی، سیاسی، نظامی و... بیش از حد فعال هستند، علت‌هایی دارد که برخی از آنها ریشه در نوع نگاه جمهوری آذربایجان به ایران دارد و دسته‌ای دیگر هم به دیدگاه‌ها در رابطه با کشورهای استقلال یافته از کمونیسم بازمی‌گردد اما بحث جمهوری آذربایجان دارای لایه‌هایی است که این کشور را از سایر جدا شده‌های شوروی متمایز می‌کند.

آذربایجان پس از عراق (با صرف‌نظر از ایران) دومین کشوری است که جمعیت زیادی از آن را شیعیان تشکیل می‌دهند و از منظر قرابت تاریخی، دینی و فرهنگی به ایران بسیار نزدیک است و از این جهت ایران براحتی می‌توانست با گفتمان معقول با آذربایجان ارتباط برقرار کند. برخی‌ها در داخل کشورمان بر این عقیده بودند که باید از طریق ارتباط با جامعه دینی آذربایجان نفوذ خودمان را در این کشور افزایش دهیم یا حداقل شروع به تحکیم روابط از این مسیر کنیم. در مقابل عده‌ای دیگر مباحث تاریخی و سرزمینی را مطرح می‌کردند که این مواضع در همان ابتدا مورد استقبال قرار نگرفت. به عبارت دیگر ۲ نوع دیدگاه (ملی‌گرایانه و ایدئولوژیک) در داخل کشور وجود داشت که در نهایت باعث شد خلأ حضور ایران در همسایه شمالی روز به روز افزایش پیدا کند که شاید رویکرد جبهه خلق آذربایجان و رهبر آن که در نخستین انتخابات ریاست‌جمهوری آذربایجان پس از اعلام استقلال از شوروی سابق، تنها به‌مدت یک سال رئیس‌جمهور این کشور بود، به تشدید چنین واکنش‌های از طرف برخی محافل سیاسی دامن زد.

در همین راستا ابوالفضل علی‌اف (ایلچی‌بیگ) برای آنکه بتواند میان طیف ملی‌گرای کشورش خود را برجسته کند به دقت مواضع ایران را زیر نظر داشت و در آنجا بود که او به یکباره بحث آذربایجان‌جنوبی را مطرح کرد. تا جایی که در یکی از اظهارات خود رسماً اعلام کرد که پرچم آذربایجان را در تبریز به اهتزاز در می‌آورد. این مواضع تا حد زیادی کنش و واکنش میان تهران و باکو را بازگو می‌کرد اما بخشی از این منازعات و لفاظی‌ها مربوط به معاهده ترکمنچای (۱۸۲۸میلادی) بود.

واقعیت این است که در متن معاهده ترکمنچای هیچ لفظ دقیقی از ایران و آذربایجان به کار برده نشده است و نام «پرشیا» در آنجا مورد استفاده قرار گرفته است که از منظر حقوقی و پس از گذشت ادوار مختلف عملاً هیچ طرفی نمی‌توانست آنگونه که در اندیشه خود می‌پروراند این عهدنامه را به نفع خود رقم بزند. به عبارتی ایلچی‌بیگ هم در مواضع خود اشتباهات زیادی مرتکب شد و همین موضوع باعث شد روابط در دوران او بسیار مخدوش شود. سخنان او تا حدی تند و تیز بود که در تهران واکنش‌ها سیر صعودی به خود گرفت. به عبارت دیگر در داخل آذربایجان بحث ملی‌گرایی توسط ایلچی‌بیگ بسیار برجسته شده بود و در تهران هم نزدیک شدن به شیعیان مطرح شد که در نهایت باعث افزایش چالش‌ها میان ۲ طرف شد.

در اواسط سال ۱۳۷۱ طرحی را ارائه دادم که نافی هر دو دیدگاه بود، یعنی نه از دیدگاه ملی‌گرایانه آذربایجانی‌ها دفاع می‌کرد و نه دیدگاه ایدئولوژیک را محور قرار می‌داد، بلکه ستون فقرات این طرح کاملاً اقتصادی بود. نظر من این بود که در شرایط فعلی که برخی نمی‌خواهند روابط تهران- باکو بازتعریف و گرم شود باید سرمایه‌گذاری‌های اقتصادی را در آذربایجان شروع کنیم تا از این طریق بتوانیم تاثیر رفتاری مثبتی بر جامعه این کشور داشته باشیم. به عبارت دیگر با عملیاتی کردن طرح‌های اقتصادی از سوی تهران بسیاری از شهروندان آذربایجانی که بتازگی استقلال خود را به‌دست آورده بودند، وارد چرخه مناسبات اقتصادی ایران و آذربایجان می‌شدند که هم آورده اقتصادی برای ما داشت و هم فضای مسموم سیاسی را تطهیر می‌کرد و آنها دقیقاً به این مفهوم می‌رسیدند که تمام نزاع‌های سیاسی، غیرواقعی است. هرچند همکاری‌های اقتصادی ایران و آذربایجان نیز درطول دوره پساشوروی وجود داشته است اما این همکاری‌ها تحت تاثیر رویکردهای سیاسی- امنیتی از سوی طرفین و تاثیر عناصر و بازیگران ثالث، به سطح مورد انتظار و حقیقی خود نرسیده است. به تعبیر دیگر رویکرد سیاست خارجی ۲ کشور ایران و آذربایجان باید مبتنی بر اقتصاد و دوری از چالش‌های ملی‌گرایی و ایدئولوژیک باشد تا به عمق بیشتری نائل شود.

سیاست خارجی آذربایجان که در دوره یک ساله جبهه خلقی‌ها مبتنی بر همگرایی با غرب (همکاری با آمریکا، ناتو، اتحادیه اروپایی و اسرائیل)، ترک‌گرایی و واگرایی از ایران و روسیه (خروج از اتحادیه کشورهای مشترک‌المنافع و اخراج ارتش شوروی سابق از اراضی آذربایجان که سبب کمک بیشتر روسیه به ارمنستان در تصرف اراضی آذربایجان شد) و جهان اسلام بود، به سرانجامی نرسید و پس از شروع ریاست‌جمهوری حیدر علی‌اف، رهبر حزب آذربایجان نوین، با بانیان توازن با غرب (آمریکا، اتحادیه اروپا، ناتو و اسرائیل) و شرق بویژه روسیه و همکاری با جهان اسلام ادامه حیات داد.

همه این مولفه‌ها باعث شد تا جاگیری بازیگران در زمین آذربایجان تغییر پیدا کند. ایران از مقوله اقتصادی آذربایجان تاحدود زیادی دور شد و تحرک‌های سیاسی در داخل و خارج از این کشور باعث شد زمینه‌های سیاسی روابط با چالش مواجه شود. ادامه این تنش‌ها در ادوار مختلف موجب شد ترکیه به عنوان یکی از شرکای اقتصادی و سیاسی آذربایجان به جای ایران نقش‌آفرینی کند، تا جایی که امروز مبادلات اقتصادی ما و آذربایجان در حدود ۳۶۰ میلیون دلار در سال است اما مناسبات تجاری آنکارا و باکو در حدود ۳ میلیارد دلار است.

نکته مهم اینجاست که همه مولفه‌های اساسی آذربایجان (زبان، دین و فرهنگ) با ایران مشترک است و اساساً پیوستگی آنها با ترکیه به لحاظ تاریخی، فرهنگی و فکری بسیار کمتر از ایران است اما همگرایی آذربایجان با ترکیه بر اساس تئوری «دو دولت یک ملت» فراگیرتر و کارآمدتر است. به عنوان مثال پس از آنکه حیدر علی‌اف (پس از ایلچی‌بیگ) روی کار آمد، با ارائه تئوری مذکور، مزید بر توسعه همکاری‌های اقتصادی، نظامی و امنیتی، روابط فرهنگی گسترده‌ای میان ۲ کشور به منصه ظهور رسید و حتی اشعار و موسیقی‌های بسیاری برای تقویت روابط کشورش با ترکیه ساخته شد که این وضعیت تا به امروز پابرجاست. البته باید به این نکته توجه داشته باشیم که به قدرت رسیدن «حیدر علی‌اف» در عرصه سیاسی آذربایجان به عنوان رئیس‌جمهور با توجه به همکاری‌های ایران با وی در دوره‌ای که در نخجوان رئیس شورای عالی بود تا حد زیادی از تنش میان تهران و باکو کاست و تحرکی به روابط تهران- باکو بخشید. در شرایطی که در دوره کوتاه ایلچی‌بیگ تنش میان ایران و آذربایجان در سطح مقامات تصمیم‌گیرنده و حتی روسای جمهور نمود می‌یافت- هرچند ایران سیاست صبر را ترجیح می‌داد- اما در زمان حیدر علی‌اف و با برچیده شدن نگاه حزب جبهه خلق از ساختار سیاسی آذربایجان، این تنش تا حد زیادی فروکش کرد و حداقل تنش‌ها در سطوح پایین‌تر و غیررسمی و احزاب و نمایندگان مجلس به تناوب نمود پیدا می‌کرد و اکنون نیز در مواردی دیده می‌شود.

هرچند روند تنش‌زدایی و تقویت اعتماد متقابل میان ایران و آذربایجان از زمان شروع ریاست‌جمهوری «الهام علی‌اف» رئیس‌جمهور فعلی آذربایجان نیز ادامه دارد و روابط ۲ کشور تا حد زیادی ترمیم شده و بهبود پیدا کرده اما کماکان تحت تاثیر برخی مسائل نظیر روابط ایران و ارمنستان یا روابط آذربایجان و اسرائیل قرار دارد. در میان همین شکاف‌ها بود که تل‌آویو به وکالت از ایالات متحده مناسبات خود را با آذربایجان برقرار کرد و در برهه‌ای که اعراب دشمنی خود را با رژیم صهیونیستی علنی کرده بودند، اسرائیل به دنبال آن بود که با کشورهای مسلمان غیرعرب روابط خوبی برقرار کند که آذربایجان یکی از آن کشورها به حساب می‌آمد. در این روند اگرچه طرح چنین سناریویی کلید خورد اما شکی در آن نیست که عامل ایران نیز مدنظر اسرائیل بوده است. از سوی دیگر جمهوری آذربایجان برای تقویت روابط با آمریکا مجبور است از پل اسرائیل عبور کند و تلاش می‌کند از لابی اسرائیل در برابر لابی ارمنی بهره‌برداری کند اما در عین حال همچنان سعی دارد توازن در روابط را با همسایگان از جمله ایران و روسیه رعایت کند. در مجموع اگر امروز مشکلاتی در روابط ما و آذربایجان وجود دارد، نشأت گرفته از فرصت‌سوزی‌های هر دو طرف است اما نباید از یاد ببریم که «ایلچی بیگ» آتش تهیه این قصور را مهیا کرد.

***سفیر اسبق ایران در جمهوری آذربایجان**